

عدد هفت در افسانه‌های ایرانی*

سیدحسین شهرستانی

عضو هیئت علمی دانشگاه هنر

قصه‌ها و افسانه‌ها جلوه‌گاه بخش مهمی از میراث فرهنگی هر قوم و ملتی است. ارزش‌های سنتی و زمینه‌های فرهنگی و روان‌شناختی بسیاری از پدیده‌های اجتماعی در آن انعکاس می‌یابد. آدمی قصه را دوست دارد. با قصه زیسته است، می‌زید و خواهد زیست. قصه مانند خواب دیدن است، با زندگی پیوستگی و شباهت دارد اما خود زندگی نیست، تلخی‌ها و ناملایمات آن را هم ندارد. قصه را جاذبه‌ای است که در همه دوره‌های عمر از کودکی تا پیری آدمی را به سوی خود می‌کشد ... بشر پیوسته با قصه سروکار دارد و آن را کلید گنجینه رازها و رمزهای کهن می‌داند.^۱

اعداد نیز در افسانه‌ها نفوذ چشمگیری دارند. از میان اعداد گوناگون، هفت به کرات در قصه‌ها به چشم می‌خورد. اگرچه این عدد رازآلود در افسانه‌های عمده ملل شرق و غرب جهان حضور شگفت‌انگیزی دارد، در این مقاله تنها به حضور عدد هفت در افسانه‌های ایرانی می‌پردازیم.



آداب و رسوم ایرانی

نفوذ اعداد مهمی چون عدد هفت در قصه‌های ایرانی نیز چشمگیر است. «قصه‌های ایرانی یکی از کهن‌ترین نمونه‌های اصیل تفکر و تخیل مردم این سرزمین و نشان‌دهنده کیفیت زندگی و مباحث ذهنی و شادی و اندوه این قوم به‌شمار می‌آید. مردم این مرزوبوم، از روزگاران بسیار دور پندارها، باورها، افکار، آرزو و تجربه‌های خود را در قالب قصه ریخته و آن را مانند گوهری نایاب و عزیز به مرور تراش داده‌اند و سطوحی بر آن افزوده و اجزایی از آن کاسته‌اند تا سرانجام به این شکل زیبای تحسین‌انگیز درآمده و به‌دست ما رسیده است که هرکدام از آنها در عین سادگی و صفای بی‌پیرایه چنان لطیف و دلکش است که خواننده و شنونده را بی‌اختیار مجذوب می‌سازد؛ یعنی همان رمز و رازی که در آفرینش بهت‌آور مینیاتور ایران و رنگ‌های بدیع کاشیکاری این دیار نهفته است، همان ظرافت‌ها و انحناهایی که از انواع خط فارسی خوانده می‌شود و تالو غوغایی و خاموش تذهیب و نقاشی هم، بر دلربایی و چشم‌نوازی آن می‌افزاید، همان زیبایی نجیب و تنوع خیال‌انگیزی که در طرح‌های قالی، این شاهکار هنر ایران دیده می‌شود و جمله آنها بیننده هنرشناس را به تحسین و اعجاب وامی‌دارد و به دنیای رازها و حال‌ها می‌برد در تار و پود این قصه‌ها هم وجود دارد».^۲

در قصه‌های ایرانی، علاوه بر اشخاصی چون شاه، پسر پادشاه، کچل، که اغلب چوپان است، کوسه، خارکش یا خارکن، شخصیت و نقشی فعال چون زن و همچنین خویشان شاه یا پسر پادشاه، درویش، صاحبان مشاغل گوناگون و دیوها و اشباح، اعداد نیز نقش مهمی را ایفاء می‌کنند و از میان این اعداد، نفوذ عدد هفت در جای جای قصه‌های ایرانی قابل توجه است. عدد هفت چنان با افسانه‌های ایرانی عجین شده که کمتر افسانه‌ای است که در جایی از آن به عدد هفت برنخورده یا لااقل داستان با هفت شبانه‌روز جشن و چراغانی به پایان نرسد.

هفت دختر، هفت پسر، هفت زن، هفت خواهر و هفت برادر، هفت شاهزاده، هفت کور حقه‌باز، هفت پیرمرد خارکن با هفت دختر نابینا، هفت دیو، دنیای هفتم زیرین، آسمان هفتم، هفت کبوتر، گل هفت رنگ و بو، هفت خم خسروی، هفت چشمه رنگین، هفت خیک گوشت و هفت مشک آب، هفت دیگ، هفت رنگ پلو، هفت جفت کفش آهنی و هفت عصای آهنی،

هفت سال یا هفت روز رسیدگی کردن، ازدهای هفت سر، هفت نارنج و تورنج و ... از جمله کلمات آشنایی هستند که بارها و بارها در قصه‌های ایرانی تکرار شده‌اند.

هفت برادر و هفت گانگی

هفت نزد همه اقوام، رقم کامل و تمام پنداشته شده است؛ زیرا از رقم یک، مظهر یگانگی، رقم دو مظهر دوگانگی که بگذریم، ارقام سه و چهار به ترتیب، نخستین اعداد مذکر و مؤنث‌اند، و فضیلت و مزیت رقم هفت نیز که حاصل جمع آن دو است در همین است. در واقع، اعداد جفت همیشه مؤنث به نظر آمده‌اند قطعاً به سبب آنکه تقسیم‌پذیرند و اعداد طاق برعکس مذکر به شمار رفته‌اند.^۳ «رقم هفت کنایه از هفت تن آدمی، هفت حالت ماده، هفت قوه نفس و ذهن انسان، هفت مرتبه وجود یا معرفت و هفت مرحله تکامل است».^۴

در قصه‌های هفت برادران، که بنا به روایتی به نام داستان بندانگشتی (فسقلی) یا به نام قصه لت خروسی (نیمه خروسی)، که در انتهای این بخش نقل می‌گردد - قصه‌های هفت برادران با نام‌های گوناگون روایت شده است - برادر هفتم که کوچک‌تر و نزارتر و هوشیارتر از همه و گاه ساحر و جادوگر است، برادران و والدین خود را از بلا می‌رهاند و به دولت می‌رساند.

«این هفت برادر که تجسم هفت بدن انسان یا هفت مرتبه وجودند در واقع یک تن بیش نیستند. به موجب حکمت عرفانی و باطنی، آدمی هفت جسم دارد که نخستین جسم، سنگین‌ترین و آخرین لطیف‌ترین آنهاست. شش جسم به مثابه جامه‌هایی است که روح در سیر تعالی، یکی پس از دیگری می‌کند و به دور می‌افکند. هفتمین برادر، انسان معنوی و جاودانی است. شش برادر میرنده و خاکی‌اند و هفتمین برادر منجی، رهایی‌بخش و مظهر بقا و ابدیت است. شش برادر جامه‌های خاکی و فانی‌اند که این اصل ابدی حیات سرمدی را پوشانده‌اند. هفتمین برادر نجات‌بخش و مظهر زندگانی جاودانه و فیض الهی و دارای گوهرهای آسمانی است که راهنمای شش برادر به سوی ابدیت و جاودانگی است. بنابراین رقم شش خود آدمیست بدون عنصر نجات‌بخشی که وسیله پیوند او با الوهیت است».^۵



بنابر نوشته سجادی: «رقم شش در روزگار باستان نشانه عشق جسمانی و مجازی و آیت الهه عشق بود و رقم هفت رمز عشق ربانی و حقیقی یا انسان نجات‌یافته و رستگار یعنی مرد خدا یا انسان خداوار. پس شش، زندگانی جسمانی است و هفت (یعنی ۶+۱) زندگانی روحانی. شش، معرف انسان مادی و فانی و هفت، نمایشگر انسان خداوار یا باقی است. در این تعبیر باید عدد هفت را به دو جزء شش و یک تقسیم کرد».^۶

رائول مونتاندون (Raoul Montandon) در تألیف بزرگش راجع به مرگ^۷ این موضوع را به

نحو زیر شرح می‌دهد:

«هرگاه هفت نت گام موسیقی را بر وجه مشابهت و قیاس، نمودار هفت اصل فیزیکی فرض کنیم می‌توانیم گفت که دو، ر، می، نمایشگر عناصر جامد، مایع و بخارند و فا، سل، لا و سی به ترتیب مربوط به چهار اثر متمایز و در واقع نمونه مضاعف یا ثانوی اثرهای عالم و کیهان، که در بدن ما موجودند، می‌شوند».^۸

«وقتی که مرگ فرا می‌رسد (نخستین مرحله از سلسله حوادث پیاپی‌ای که علوم خفیه فرآیند آن را آشکار می‌سازند) عناصر درشت و خشن دو، ر، می منحل و مضمحل شده به دنیای جسمانی، که خود از همانجا برخاسته‌اند، بازمی‌گردند. آنگاه جسم اثری با چهار مؤلفه‌اش فا، سل، لا، سی عناصر فروتر را رها کرده و عناصر برتر جسم را با خود به عالم ماورای حواس می‌برد».^۹

«پس از زمانی کمابیش دراز- که مدت آن برای هر یک از ما متفاوت است- جسم اثری، خود در اثرهای مختلف جهان اثری منحل می‌شود و تنها جسم فلکی، مرکب جان باقی می‌ماند که چون به‌طور نهایی از کثافات زیر و ستبر و ناپایدار جهان جسمانی زدوده شده، پس از مرگ نیز در عوالم فوقانی به تکامل خود ادامه می‌دهد».^{۱۰}

حال اگر این علم و شناخت را تطبیق دهیم به قصه فسقلی پی می‌بریم که سه برادر اول معرف عناصر مادی دو، ر، می و چهارمین و پنجمین و ششمین برادر، نمودار اجسام اثری‌تر فا، سل و لا هستند. فسقلی در رأس همه قرار دارد؛ زیرا نمایشگر جسم فلکی، تنها جسم بی‌مرگ از میان هفت جسم است. با این شناخت، بهتر می‌توان فهمید که چرا شش برادر میرا و فانی، فاقد

ابتکار و قوه فاعله‌اند و منتظر می‌مانند تا برادر هفتم، نمودگار اصل حیات جاوید که شش برادر دیگر نشانگر پوشش‌های ناپایدار آن به‌شمار می‌روند، بیاید و هدایتشان کند تا نجات یابند. (برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به جدول زیر)

معنای رمزی فسقلی و شش برادرش^{۱۱}

اصل جاودانگی	اصول میراثی						در مرتبه
	حیات ذهنی			حیات عینی			
حیات الهی	حیات ذهنی			حیات عینی			
هفتمین برادر فسقلی (منجی)	ششمین برادر	پنجمین برادر	چهارمین برادر	سومین برادر	دومین برادر	نخستین برادر	دنیوی (معنای عامه‌پسند قصه)
وجدان مطلق	اراده	معنویت	شهود و اشراق	هوش - خرد	عواطف	حواس	مینیوی
چهارمین اثر با جسم فلکی، اصل حیات باقی و جاوید	اراده سومین اثر	دومین اثر	نخستین اثر	بخار	مایعات	جامدات	رازآموزانه (معنای مابعدالطبیعی قصه)

بنا به نوشته ستاری: «داستان هفت برادر، یادآور داستان کریشنا و شش برادر اوست. می‌دانیم که کریشنا از یک رحم و شش برادرش از رحمی دیگر زاده شده‌اند و کریشنا همان خدای نجات‌دهنده است».^{۱۲} در بعضی قصه‌ها به‌جای هفت برادر، هفت ابر آمده که ابر هفتم درخشان و رهاننده و به‌مثابه منجی قوم، هادی و دستگیری است که راهنما و راهبر قوم است:

«بنی اسرائیل در بیابان می‌رفتند، هفت ابر ستر از جمع آنان حفاظت می‌کرد، یکی در دست راست و یکی در دست چپ، یکی در جلو، یکی در عقب و یکی بالای سر برای آنکه اشعه سوزان خورشید را بپوشاند، یکی در پایین برای کشتن مار و شیر و ببر و صاف و هموار کردن کوه‌ها و دره‌ها تا قوم بتوانند راست پیش روند. هفتمین ابر، که تابناک بود، همواره پیشاپیش آنها می‌رفت تا راه را بنماید».^{۱۳}

«در حدیث اصحاب کهف در قرآن نیز هفت تن در غار خوابیده‌اند و ظاهراً این هفت تن ارواح راهنمایی هستند که برای ارشاد دلالت آفریدگان در روز موعود بیدار می‌شوند و دیگر بار پا به عرصه وجود می‌نهند».^{۱۴}



رستم در سفر جنگی خود به مازندران با هفت حادثه روبه‌رو شد (هفت‌خوان). جنگ کاووس شاه با کشور بربر و جنگ هفت پهلوان نیز تنها در شاهنامه فردوسی وجود دارد و مطالب اساسی هفت‌خوان رستم در هفت‌خوان اسفندیار دیده می‌شود. منظومه هفت‌پیکر نظامی نیز بر مدار شماره هفت دور می‌زند. هفت‌پیکر نظامی، تکرار عدد هفت است. نظامی هفت را شناخته و آن را در اختیار می‌گیرد.

تکرار و توادر رقم هفت در اساطیر و قصه‌ها و متون مقدس و کتب الهی روشنگر اهمیت نمادی رقم هفت است. هفت، نماد زندگانی جاودان و کنایه از هفت مرحله تکامل است. تشریف به اسرار، هفت مرحله دارد و بنابر نوشته ستاری، «رقم هفت با رقم سه - اصل الهی - مربوط است»^{۱۵}؛ یعنی رقم هفت را می‌توان به سه جزء تقسیم کرد: «سه رقم اول نمودار حیات عینی^{۱۶}، سه رقم دوم معرف زندگانی ذهنی و معنوی^{۱۷}، و عدد یک که از ترکیب آن با شش رقم هفت به دست می‌آید جلوه الوهیت است»^{۱۸}.

در اینجا به اختصار، به چند نمونه از افسانه‌های ایرانی نگاهی می‌افکنیم:

۱- هفت زن در قصه لت خروسی^{۱۹} [نیمه خروسی]

«مردی هفت زن داشت اما هیچ‌کدام از زن‌ها بچه‌دار نمی‌شدند. روزی از روزها، درویشی به خانه مرد آمد و هفت سیب به هر یک از هفت زن داد تا بخورند و بچه‌دار شوند. شش نفر از زن‌ها همه شش سیب را کامل خوردند، ولی زن هفتم نصف سیبش را خورد و نصف دیگرش را به ناگاه خروسی آمد و خورد. شش زن، پسران سالمی به دنیا آوردند ولی زن هفتم نصفه پسری زایید که اسمش را لت خروسی گذاشتند چون مانند یک لت (نیمه) خروس بود. خانواده لت خروسی دچار تنگدستی می‌شوند، از این‌رو، لت خروسی پیش حاکم می‌رود تا از او پول بخواهد. در راه با آب و حیوانات وحشی چون شیر، گرگ، روباه و پلنگ روبه‌رو می‌شود و آنها را به همراه خود می‌برد. حاکم درصدد کشتن لت خروسی برمی‌آید. ولی لت خروسی به کمک آب و حیوانات وحشی که آنها را از خود بیرون می‌دهد (برای مثال، با آب آتش را خاموش می‌کند،

روبه خروس‌ها را، پلنگ‌ها گاوها را، گرگ گوسفندها را، و نیز شیر اسب‌های چموش را می‌خورد)، زنده می‌ماند.

حاکم که چاره‌ای ندارد، اجازه می‌دهد لت خروسی مبلغ درخواستی خود را از خزانه شاه بردارد. اما لت خروسی تمام خزانه شاه را در خود می‌کشد و وانمود می‌کند که تنها چیزی مختصر را - که نشان می‌دهد - با خود برداشته است. به‌سوی خانه می‌رود و در خانه به مادر می‌گوید آنقدر او را بزند تا از آن طریق گنجینه و پول از او باز بیرون بیاید. دختر خل و چل همسایه، که شاهد این ماجراست، از لت خروسی تقلید کرده و سکه‌ای را می‌خورد و به ننه‌اش می‌گوید که آنقدر او را بزند تا پول بریزد و خود را دم چک و کتک قرار می‌دهد. مادر او آنقدر زده تا دختر می‌میرد».^{۲۰}

۲- هفت زن در داستان مون چل کره (Mune-Celkorre)

«پادشاهی با داشتن هفت زن، عاشق ماده دیوی می‌شود. به وسوسه و توصیه ماده دیو، پادشاه، زن‌های دیگر خود، یعنی هفت ملکه را کور می‌کند و به چاهی می‌اندازد. هر یک از ملکه‌ها در چاه پسری می‌زایند. همه بچه‌ها را زن‌ها می‌خورند تا از مرگ ناشی از گرسنگی نجات یابند. فقط کوچک‌ترین زن، پسر خود را از این معرکه در می‌برد و همین پسر است که بعدها غذای زنان را تهیه می‌کند. در ادامه داستان، شاه پسرش را باز می‌شناسد، ماده دیو به او مأموریت‌های خطرناکی محول می‌کند که پسر به کمک مرد مؤمنی از عهده همه آنها برمی‌آید و در انتهای کار، گهواره حریری را برمی‌دارد که در آن بچه دیو خوابیده است سپس بچه دیو را می‌کشد و شیشه عمر دیو را پیدا می‌کند و آن را می‌شکند و ماده دیو نیز کشته می‌شود و هفت ملکه را با گوشت بچه دیو بینا می‌سازد».^{۲۱}

۳- هفت دختر در قصه نی خوش صدا

«هفت دختر با دادن بوسه به مردی از رودخانه عبور داده می‌شوند، فقط خواهر کوچک‌تر چنین نمی‌کند. خواهران برای اینکه رازشان برملا نشود سرش را می‌برند. از خون او خیزرانی می‌روید.



چوپانی از آن خیزران یک نی می‌سازد که به هنگام نواخته شدن، داستان دختر را بازگو می‌کند. خواهر بزرگ‌تر نی را در آتش می‌اندازد، از خاکستر آن خربزه‌ای می‌روید و درمان شاهزاده، که بیمار است، با آن خربزه ممکن است. خربزه را به نزد شاهزاده می‌برند. از میان خربزه دختر بیرون می‌آید و شاهزاده با او ازدواج می‌کند و بدطیبتان کیفر داده می‌شوند.^{۲۲}

۴- خارکن و هفت دختر نابینا در قصه گل خندان

«هنگامی که زن فقیری دختری به دنیا می‌آورد پریان به این دختر خصایلی جادویی می‌دهند، هنگامی که می‌خندد گل از دهانش بیرون می‌ریزد، وقتی که می‌گرید مروارید و دُرّ و گوهر از چشمانش چون اشک بیرون می‌ریزد و در حین راه رفتن زیر پایش خشت‌های طلا و نقره درست می‌شود و هر شب زیر بالش خود طلا می‌کند. خانواده او که فقیر شده بودند دوباره به مکت می‌رسند و به شهر و دیار خود باز می‌گردند. شاهزاده عاشق دختر می‌شود و می‌خواهد با او عروسی کند. خاله حسود در بین راه او را تشنه می‌کند و فقط در صورتی به دختر آب می‌دهد که چشمانش را بگیرد. خاله حسود، دختر را، که اینک نابینا شده است، در چاهی می‌اندازد و دختر ترشیده خود را به جای او می‌گذارد. دختر نابینا را که گل خندان نام دارد خارکنی، که هفت دختر نابینا دارد، نجات می‌دهد و دختر با او موافق و همراه می‌شود و چشم‌هایش را پریان درمان می‌کنند و شاهزاده به او می‌رسد و با او عروسی می‌کند و خاله بدطیبت مجازات می‌شود.^{۲۳}»

۵- هفت پسر در داستان دختر پادشاه

«شاه به هفت پسرش دستور می‌دهد وقتی که در سفر است هرگاه همسر حامله‌اش دختری بزاید او را بکشند. اتفاقاً همسر پادشاه دختری به دنیا می‌آورد. پسران به‌علت علاقه و محبتی که نسبت به خواهر خود پیدا کرده بودند از کشتن او خودداری می‌کنند، کبوتری را می‌کشند و خون کبوتر را به پدر ارائه می‌دهند و خواهر خود را در اتاق زیرزمینی پنهان می‌کنند. بعدها پادشاه به حقیقت امر پی می‌برد و زن و بچه‌هایش را از خود می‌راند. وقتی که پس از گذشت سال‌ها از کرده خود نادم می‌شود سر به بیابان می‌گذارد تا آنها را بیابد. پادشاه در بیابان، خانواده خود را که به گل تبدیل

شده‌اند می‌یابد و هنگامی که می‌خواهد آنها را بچیند این صدا به گوشش می‌رسد: بابا که مرا اخراج کرد، به نیمه نان محتاج کرد، گل ندهی گل ندهی. پادشاه از کرده خود بسیار پشیمان و نادم شده و بر اثر پشیمانی صادقانه او، زن و بچه‌ها باز به صورت اولیه خود باز می‌گردند.^{۲۴}

۶- هفت کور حقه‌باز در داستان مرد فقیر و کوران شیاد

مرد فقیری با فروش زباله و آشغال پول زیادی به دست می‌آورد. به مرد کوری صدقه‌ای می‌دهد که بلافاصله مرد کور مدعی می‌شود همه پول‌ها متعلق به اوست. مردم به مرد کور حق می‌دهند و او بلافاصله پول را به دست می‌آورد. مرد فریب‌خورده مرد کور را، که نزد شش تن از همدستان خود می‌رود، تعقیب می‌کند. او نه تنها پول خود را به چنگ می‌آورد بلکه پول‌های هفت کور شیاد را هم می‌دزد. برای مثال، وقتی که کورها کیسه‌های پول خود را به هوا می‌اندازند آنها را از هوا می‌گیرد، یکی از آنها پول‌هایش را در عصایی پنهان و او عصاها را با هم عوض می‌کند. یکی دیگر پول‌هایش را در جبه‌اش دوخته، چون زنبورها به او حمله می‌کنند ناگزیر جبه‌اش را از تن بیرون می‌آورد. در خاتمه، مرد فقیر هفت کور حقه‌باز را می‌کشد.^{۲۵}

۷- هفت دیو در داستان تنبل احمد

«تنبل احمد را به خاطر تنبلی و بیکاری از خانه بیرون می‌کنند. او به راه می‌افتد تا به غاری در دل کوه می‌رسد. هفت دیو در آن غار زندگی می‌کردند، تنبل احمد به نزد آن هفت دیو می‌آید و با ادعای اینکه او دیوی وحشتناک‌تر از آنهاست ترس و وحشتی در دل هفت دیو می‌اندازد. تنبل احمد و هفت دیو قرار انجام چند مسابقه را با هم می‌گذارند. دیو، سنگ را خرد می‌کند و تنبل احمد، تخم مرغی را، در جواب اینکه چه کسی بلندترین موی را دارد؟ تنبل احمد به جای مو، طنابی را نشان می‌دهد و در جواب اینکه چه کسی بزرگ‌ترین شپش را دارد؟ تنبل احمد، قورباغه‌ای را نشان می‌دهد.

یک شب دیوها قصد جان تنبل احمد را می‌کنند. تنبل احمد می‌فهمد و به جای خود خیکی را در رختخواب می‌گذارد. وقتی که دیوها خیال می‌کنند او را کتک زده و کشته‌اند؛ تنبل احمد



می‌پرسد که دیشب چه چیز او را این قدر قلقلک داده است. در ادامه داستان، دیوها به تنبل احمد دستور می‌دهند هیزم و آب بیاورد. او دیوها را از این راه می‌ترساند که وانمود می‌کند می‌خواهد آب رودخانه را برگرداند و همه درختان جنگل را بیندازد. دیوها برای خلاص شدن از دست تنبل احمد، او را با مقداری جواهر راهی خانه می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که در راه او را بکشند ولی این بار نیز موفق نمی‌شوند و تنبل احمد با دیوی به خانه می‌رسد. همسر تنبل احمد آشی می‌پزد و به دیو می‌دهد. دیو آش را فوت می‌کند که بر اثر فوت دیو، تنبل احمد به هوا می‌رود و به دریچه‌ای در سقف می‌چسبد. تنبل احمد وانمود می‌کند که می‌خواهد دریچه سقف را ببندد تا دیو فرار نکند. دیو از برابر دشمنی که خیال می‌کند نیرومندتر است می‌گریزد. روباهی در سر راه دیو قرار می‌گیرد و دیو را از حقه‌ای که به او زده‌اند آگاه می‌سازد. دیو و روباه به خانه تنبل احمد برمی‌گردند. تنبل احمد از اینکه روباه، دیو خلافکار و مقصر را بازگردانیده است و حالا او می‌تواند درست و حسابی او را تنبیه کند، از روباه تشکر می‌کند. دیو که خیال می‌کند روباه نیرنگ‌باز است او را می‌کشد و از فرط ترس می‌گریزد.^{۲۶}

۸- هفت دیو در داستان یوسف، شاه پریان و ملک احمد

«طبق وصیت پادشاه محتضر، برادرهای سه شاهزاده‌خانم، آنها را به گرگ و شیر و باز شوهر می‌دهند. بعدها این حیوانات، که شوهران شاهزاده‌خانم‌ها، هستند به جوان‌ترین برادر زن خود، که در تنگنا افتاده است مساعدت می‌کنند. پس از عروسی خواهران، برادر کوچک‌تر از دست سایر برادران می‌گریزد و تاجری او را به خدمت می‌گیرد و در ازای کاری کم به او قول مزد زیاد می‌دهد. تاجر او را در پوست حیوانی می‌دوزد و کاری می‌کند که پرنده‌ای او را به بالای کوه جواهر ببرد. مرد را از آن بالای کوه جواهر به پایین می‌اندازند، وقتی که مرد می‌خواهد پایین بیاید تاجر می‌گوید راهی در کار نیست و او باید در آن بالا از گرسنگی بمیرد. مرد در بالای کوه رفت و رفت تا به قصری رسید و با هفت دیو، که در آن قصر زندگی می‌کردند، عقد برادری بست. در آنجا شاه پریان را آزاد می‌کند و به شاهزاده خانم پری می‌رسد و با او به سرزمین خود برمی‌گردد. آنها صاحب دو فرزند می‌شوند و شاهزاده خانم پری به خاطر اینکه آسیبی به او و فرزندان

نرسد، لباس پری را از شوهر می‌گیرد و به کوه قاف می‌رود. شوهر به جستجوی زن می‌پردازد، پرنده پیری که زیر دست باز است به جوان راه کوه قاف را نشان می‌دهد. جوان به هنگام پرواز، پرنده را با گوشت و آب غذا می‌دهد، وقتی که دیگر از گوشت خبری نیست جوان مقداری از ران خود را می‌برد. پرنده متوجه شده گوشت را نمی‌خورد و بعد جوان را درمان می‌کند و در انتها، جوان زن گمشده خود را که از پریان بود، باز می‌یابد.^{۲۷}

۹- هفت جفت کفش آهنی، هفت دست لباس آهنی و هفت عصای آهنی در داستان سبز قبا

و شکر هوا

«زن و مرد پیری ماری را به‌عنوان پسر به فرزندى پذیرفتند. اسم این مار سبز قبا بود. روزی از روزها به اصرار سبز قبا، پدر و مادر به خواستگاری دختر حاکم رفتند. حاکم در قبال دریافت هفتاد شتر، هفتاد غلام، هفتاد کیسه جواهرات و هفتاد دستمال، قول ازدواج دخترش را به سبز قبا می‌دهد. عروسی سر می‌گیرد و هفت شب و هفت روز، شهر را چراغان می‌کنند.

یک شب سبز قبا از جلد حیوانی خود بیرون می‌آید و آن را به زنش که «شکر هوا» نامیده می‌شود می‌دهد و می‌گوید: اگر آن را آتش بزنی دیگر پیدایم نخواهی کرد مگر اینکه هفت کفش آهنی، هفت دست لباس آهنی و هفت عصا پاره کنی.

یک روز خواهر شکر هوا، چشمش به جلد مار می‌افتد و بلافاصله آن را آتش می‌زند، که در نتیجه سبز قبا ناپدید می‌شود. دختر در طلب شوهر ناگزیر است که هفت کفش آهنی، هفت دست لباس آهنی و هفت عصا را پاره کند. شکر هوا در پی یافتن سبز قبا به هفت چشمه رنگین می‌رسد و در چشمه هفتم، نشانی سبز قبا و شوهر را باز می‌یابد. سبز قبا، می‌کوشد که زنش را از اقوام خود و به‌خصوص مادرش، که دیو است، پنهان کند. مادر دیو بوی شکر هوا را هر بار می‌شنود، به‌نحوی که سبز قبا سرانجام مطلب را اقرار می‌کند. مادر دیو، که بدطینت است، به شکر هوا کارها و تکالیف شاقی محول می‌کند که او با کمک سبز قبا آنها را به انجام می‌رساند. مادر دیو، برای کشتن شکر هوا، او را به خانه خواهر خود می‌فرستد. اما زن به پیروی از نصیحت سبز قبا در بین راه با حیوانات و اشیاء به مهربانی رفتار می‌کند؛ استخوان و علف جلوی اسب و سگ



را عوض می‌کند، درهای بسته را باز و زنگوله را پر از پنبه می‌کند و بدون آنکه خواهر دیو بتواند به او آسیبی برساند پیش سبز قبا برمی‌گردد و این دو با هم فرار می‌کنند و برای رهایی از دست تعقیب‌کنندگان خود را به صورت‌های گوناگون چون یک جاروی کهنه و یک بند، پیرمرد و باغبان، آسیابان و آسیاب و درخت سپیدار و اژدها درمی‌آورند و در انتهای داستان تعقیب‌کنندگان کشته می‌شوند و آنها به خوبی و خوشی به زندگی خود ادامه می‌دهند.^{۲۸}

۱۰- آسمان هفتم در داستان پری‌زاد

«جوانی با قرعه بخت با پرواز دادن پرنده‌ای، به شوهری شاهزاده خانمی برگزیده می‌شود. او به شاهزاده خانم دو کبوتر هدیه می‌دهد. وزیر حسود، که دل به دختر پادشاه سپرده بود، پادشاه را وا می‌دارد که تکالیف شاقی به جوان محول کند. (مانند یافتن اسب پریزاد و جفت او). جوان اسب پریزاد را یافته به پادشاه هدیه می‌کند. پادشاه به حیلۀ وزیر حسود، بار دیگر جوان را در پی جفت اسب پریزاد می‌فرستد. پسر در پی یافتن جفت اسب پریزاد، وارد باغی می‌شود و در جوی آب آن باغ گوهر شب چراغی پیدا می‌کند. پسر جوان در پی یافتن گوهرهای دیگر، دختری را می‌یابد که خون او در آب به نحوی سحرآسا، جوهر ایجاد می‌کند. دختر را دیوی که عاشق اوست می‌رباید و هر روز دیو سر دختر را می‌برد و باز به این امید که ممکن است روزی دختر تسلیم او شود زنده‌اش می‌کند. پسر جوان کاری می‌کند که دختر از محل اختفای شیشه عمر دیو آگاه شود. شیشه عمر دیو در بدن کبوتری است در آسمان هفتم. پسر در حضور دیو در کنار دختر می‌خوابد. در نتیجه، دیو خشمگین می‌شود او را به آسمان هفتم می‌برد تا از آنجا او را به زمین پرت کند. جوان شیشه عمر دیو را به چنگ می‌آورد و صحیح و سالم به زمین می‌رسد و دیو را وادار می‌کند که هر دوی آنها را به قصر خودشان برساند. آن وقت شیشه عمر دیو را می‌شکند و دیو دود می‌شود.

بر اثر حیلت‌های وزیر حسود و بدطینت، بار دیگر، پادشاه جوان را به خانه جادو به دنبال کفش طلا و جفت آن می‌فرستد و باز جوان به کمک پریزاد از عهده انجام آنها برمی‌آید و یک جفت کفش طلا برای پسران پادشاه می‌آورد.

وزیر حسود این بار به قصد کشتن جوان، پادشاه را وسوسه می‌کند که جوان را به درون آتشی بفرستد تا به آن جهان روانه گردد و از نیاکان پادشاه خبری آورد. جوان به کمک پریزاد آدمک چوبی درست می‌کند و به درون آتش می‌فرستد و پس از هفت شبانه‌روز که هیزماها بسوخت در صبح هفتم، پری نامه‌ای را به زیر خاکستر پنهان می‌کند که شرح زندگی وزیر پادشاه در آن نوشته شده است. وزیر نامه را می‌خواند و فردای آن روز از پادشاه می‌خواهد که آتشی فراهم کند تا او به آن دنیا رود و به دستور نیاکانش عمل کند. وزیر به میان آتش می‌رود و می‌سوزد».^{۲۹}

۱۱- هفت طبقه آسمان، هفت طبقه زیرزمین، هفت دختر، هفت خیک گوشت و هفت مشک آب، در قصه شیرزاد

«در روزگار قدیم پادشاهی هفت دختر داشت. همچنین در نزدیکی قصر پادشاه، هفت دختر فقیر زندگی می‌کردند. روزی از روزها یکی از دختران پادشاه به همراه هفت دختر فقیر برای علف‌چینی به صحرا رفت. در صحرا، شیری، دختر پادشاه را می‌رباید و به درون چاهی می‌برد. دختر پادشاه به ناچار با شیر ازدواج می‌کند و فرزندی به دنیا می‌آورد که از پا تا کمر شبیه شیر بود و از کمر به بالا به انسان می‌مانست. شیرزاد بزرگ می‌شود و با مادر از درون چاه بیرون آمده و راه قصر پادشاه را در پیش می‌گیرند. پادشاه از دیدن دخترش خوشحال می‌شود و داستان زندگی او را می‌شنود.

بعد از گذشت مدتی، شیرزاد می‌فهمد که پسر پادشاه نیست از این‌رو، قصر پادشاه را ترک می‌کند و سر به بیابان می‌گذارد. در راه بیابان با دو پهلوان آشنا می‌شود و در ادامه داستان این سه به سر چاهی می‌رسند و تنها شیرزاد است که می‌تواند به درون چاه برود. در ته چاه، شیرزاد، دختر زیبایی را پیدا می‌کند و او را با کمک دو پهلوان از چاه بیرون می‌آورد، اما دو پهلوان، شیرزاد را در ته چاه باقی می‌گذارند و دختر زیبا را می‌ربایند. در ته چاه شیرزاد به جای آنکه بر روی دیو سفید، که به هفت طبقه آسمانی می‌رود بنشیند، به اشتباه، بر گرده دیو سیاه که به طبقه هفتم دنیای زیرین می‌رود، می‌نشیند. در آنجا شیر را می‌کشد و پادشاه آن سرزمین را از خود خشنود می‌سازد



و در ادامه راه خود در آن سرزمین، بچه‌های سیمرغ را از گزند ماری نجات می‌دهد. سیمرغ نیز برای قدردانی به شیرزاد کمک می‌کند تا به روی زمین بازگردد. از این‌رو، شیرزاد هفت خیک گوشت و هفت مشک آب برای آذوقه سفر تهیه و به کمک سیمرغ به سوی زمین حرکت می‌کند. این دو، هفت شبانه‌روز در راه بودند تا اینکه در نزدیکی زمین از آذوقه هر آنچه داشتند تمام شد. شیرزاد از گوشت پای خود قطعه‌ای می‌کند و به‌عنوان گوشت به سیمرغ، که گرسنه است، می‌دهد. ولی سیمرغ متوجه مطلب شده و گوشت را نمی‌خورد و شیرزاد را درمان می‌کند. شیرزاد به زمین می‌رسد و به کمک سیمرغ دختر را از دست دو پهلوان آزاد و با او زندگی خوشی را آغاز می‌کند.^{۳۰}

۱۲- هفت سال (هفت روز) رسیدگی کردن در داستان سنگ صبور

«برای دختری سرنوشت دردناک پرمشقتی پیشگویی می‌شود. وی با پدر و مادرش از منزل بیرون می‌روند، برابر باغی دری به روی دختر باز می‌شود و بلافاصله پشت سر او بسته می‌شود. در آن قصر دختر با جوانی روبه‌رو می‌شود که چون مرده خوابیده است و بر بدن او سوزن‌هایی فرو کرده‌اند. در کاغذی نوشته شده است در صورتی که او (هفت سال پرستاری کند یا هفت روز خدمتکاری کند یا هفت سال و هفت روز آن جوان را باد بزند) و سوزن‌ها را بیرون بکشد و نکات دیگری را رعایت کند جوان دوباره زنده می‌شود. در آخرین روز دختر، کنیزی را می‌خرد (که معمولاً دختری است کولی) تا به هنگام استراحت وظیفه او را تقبل کند. هنگامی که جوان بیدار می‌شود کنیز را به‌جای ناجی خود می‌گیرد و با او عروسی می‌کند و ناجی واقعی خدمتکار می‌شود. جوان باید از سفر خود برای دختر، سنگ صبور یا چیزی از آن قبیل سوغات بیاورد. جوان به راهنمایی فروشنده هنگامی که دختر با سنگ صبور درد دل می‌کند به حرف‌های او گوش می‌کند. درست در لحظه‌ای که دختر می‌خواهد خود را بکشد جوان وارد عمل می‌شود و او را در آغوش می‌کشد. ازدواج ناجی واقعی صورت می‌گیرد و عروس دروغین نیز (اغلب با بستن موهای او به دم اسبی چموش و رها کردن آن در بیابان) کیفر داده می‌شود.^{۳۱}

پی‌نوشت‌ها

۱. انجوی شیرازی، *قصه‌های ایرانی*، جلد اول، ۱۳۵۲، ص ۸.
 ۲. همان، ص ۱۰.
 ۳. ستاری، جلال، *افسون شهرزاد*، ۱۳۶۸، ص ۲۶۶.
 ۴. ستاری، جلال، *رموز قصه از دیدگاه روانشناسی*، هنر و مردم، آذر ۱۳۵۱، ص ۴۷.
 ۵. همان، ص ۴۸.
 ۶. همان، ص ۵۰.
7. la Mort, *Cette in Connue*, Editions J-V Attinger.
۸. لوفلر-دلاشو، *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ۱۳۶۶، ص ۱۷۳.
 ۹. همان.
 ۱۰. همان.
 ۱۱. همان، ص ۱۷۵.
 ۱۲. ستاری، جلال، *رموز قصه از دیدگاه روانشناسی*، ص ۴۷.
 ۱۳. لوفلر-دلاشو، *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ۱۳۶۶، ص ۱۷۷-۱۷۶، بنابر داستان یهودی «آگ هیولا» (og).
 ۱۴. ستاری، جلال، *رموز قصه از دیدگاه روانشناسی*، ص ۴۸.
 ۱۵. همان.
 ۱۶. حواس، عواطف، هوش یا خرد.
 ۱۷. شهود و اشراق، معنویت، اراده.
 ۱۸. ستاری، جلال، *رموز قصه از دیدگاه روانشناسی*، ص ۶۰.
 ۱۹. JET، لت، نیمه، نصفه؛ لت خروسی: نیمه و نصفه خروس.
 ۲۰. مارزلف، *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*، به نقل از میهن‌دوست، ۱۳۷۱، ص ۱۲۶-۱۲۵.
 ۲۱. میهن‌دوست، *سمنلر چل گیس*، ۱۳۵۲، ص ۸۰-۷۷.
 ۲۲. مارزلف، *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*، ص ۱۵۵.
 ۲۳. انجوی شیرازی، *قصه‌های ایرانی*، جلد اول، ص ۲۹۹-۲۰۷.
 ۲۴. همان، جلد دوم، ۱۳۵۳، ص ۱۱۷-۱۱۶.
 ۲۵. مارزلف، همان، ص ۲۳۳-۲۳۲.
 ۲۶. انجوی شیرازی، *قصه‌های ایرانی*، جلد دوم، ص ۹۸-۹۴.
 ۲۷. همان، ص ۱۵۸-۱۵۳.
 ۲۸. میهن‌دوست، همان، ص ۷۰-۶۵.
 ۲۹. مارزلف، همان، ص ۱۱۴، به نقل از میهن‌دوست.
 ۳۰. میهن‌دوست، همان، ص ۹۷-۹۳.
 ۳۱. مارزلف، همان، ص ۱۷۳-۱۷۲.
- * برای آگاهی بیشتر نک: پرنیان هفت رنگ (جستاری پیرامون عدد هفت در هنر و فرهنگ)، پژوهش برگزیده سال ۱۳۷۵. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهش هنر، خانم نسرین طباطبائی اردکانی، استاد راهنما: سیدحسین شهرستانی.